

کارگزاران ایرانی در دستگاه اداری سلجوقیان روم^۱

دکتر عطاءالله حسینی^۲

فاطمه تقوایی^۳

چکیده

مهاجرت تعداد زیادی از ایرانیان به آسیای صغیر، که با فتح بزرگ آلب ارسلان در ملازگرد بسیار پررنگ تر گردیده بود، از قرن هفتم به بعد و با شروع حملات مغول گستردگی بیشتری پیدا کرد. شکل گیری دولت سلجوقیان روم به زودی آناتولی را نه تنها به عنوان پایگاه جدید قدرت و رفاه، بلکه به عنوان کانون تحولات فرهنگی مطرح کرد که در آن رواج محسوس عنصر ایرانی بیش از همه جلب نظر می کرد.

مسئله اساسی در تحقیق حاضر بررسی چگونگی حضور این مهاجران ایرانی و میزان تأثیر آنان در توسعه فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر است. نگارنده با استفاده از روش تاریخی با رویکرد توصیفی و تحلیلی، به بررسی منابع و اطلاعات موجود پرداخته و حتی الامکان سعی نموده است منابع تحقیقی و پژوهش های صورت گرفته را با منابع اصلی مقایسه کند و در صورت وجود اختلاف، به بررسی و نقد آنها بپردازد.

یافته های این پژوهش بر این نکات تأکید دارند که ایرانیان به همراه خود فرهنگ، آداب و رسوم و نشانه های بارزی از علم و هنر و دانش رایج در ایران عصر سلجوقی را رواج دادند و آثار علمی و هنری و ادبی بسیاری خلق کردند. در این میان، تعامل میان ایرانیان و حاکمان سلجوقی روم و شرایط مناسب فراهم شده توسط آنان نیز زمینه را برای رشد و شکوفایی فرهنگ ایرانی ایجاد کرد.

مقاله حاضر، ضمن تحلیل مشاغل این دوران، به چگونگی حضور ایرانیان در سه منصب پروانگی، وزارت و قضاوت پرداخته و نشانه های فرهنگ ایرانی را در دستگاه اداری سلجوقیان روم جستجو نموده است.

واژگان کلیدی: سلجوقیان روم، آسیای صغیر، پروانگی، وزارت، قضاوت.

۱. این مقاله برگرفته از پایان نامه تحصیلی کارشناسی ارشد با عنوان *نقش ایرانیان مهاجر در توسعه فرهنگ ایرانی آسیای صغیر از نبرد ملازگرد تا قرن نهم هجری* است.

۲. دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

۳. کارشناس ارشد رشته تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

در آستانهٔ حملهٔ مغول، یعنی در آغاز قرن هفتم هجری، تمدن ایران اسلامی در مشرق و مرکز ایران به مراحل عمده ای از ترقی رسیده و شمار دانشمندان و اهل علم و اطلاع و عرفان و ادب بسیار چشمگیر بوده است و طبعاً عده ای از ایشان، در گیرودار حملهٔ مغول از بین رفتند، ولی عده ای هم یا به ممالک مجاور گریختند و در پناه امرای آن نواحی به کار خود ادامه دادند، و یا در خود ایران احیاناً از زیر ضربات حملهٔ مغول جان به در بردند و در گوشه و کنار مملکت پناه جستند. در این زمان، پناهگاه هایی در ایران و خارج از ایران وجود داشت و آنان که از تیغ بی دریغ مغول امان یافته و جانی به در برده بودند، غالباً به این پناهگاه ها گریختند و در آنجا بقیهٔ ایام حیات را سپری کردند (صفا، ۱۳۷۳: ۳/۳۰۵). یکی از این پناهگاه ها آسیای صغیر بود که توسط سلجوقیان روم اداره می شد. پادشاهان این حکومت، چون دریافتند مقاومت در برابر مغول، که از شرق چون طوفانی در حرکت بود، ممکن نیست، پس از اظهار انقیاد ظاهری در برابر آنان، خطر حملهٔ مغول را برطرف ساختند. این امر در حرکت موج عظیمی از ایرانیان به سمت آناتولی نقش داشت که در دگرگونی فرهنگ این منطقه بسیار شایان توجه است.

بنابراین، طبیعی است ایرانیانی که در آناتولی حضور داشتند، در مشاغل و مناصب مختلف این دوران عهده دار تصدی امور باشند. مشاغل و مناصب گوناگونی که بجز مواردی خاص، مطابقت زیادی با مشاغل موجود در ایران زمان سلجوقیان داشت. با نگاهی به منابع این دوران به خوبی می توان فهرستی جامع از مشاغل موجود در این منطقه را ارائه داد. یک مقایسهٔ اجمالی میان مناصب و اصطلاحات تشکیلاتی سلجوقیان ایران و آناتولی گستردگی اقتباس و شباهت این دو دستگاه را به هم آشکارتر خواهد کرد. تشکیلات کشوری سلجوقیان ایران به پنج دیوان تقسیم

می‌شد: وزارت یا دیوان اعلاء، دیوان استیفاء، دیوان طغرا (که شامل دیوان انشاء و رسائل بود)، دیوان اشراف و دیوان عرض (لمبتون، ۱۳۷۱: ۲۷۱-۲۰۱). متولیان هر یک از این دیوان‌ها را به ترتیب، وزیر، مستوفی، طغرای، مشرف و عارض می‌گفتند و هر یک وظایفی ویژه داشتند. وزیر در رأس تشکیلات و ناظر بر امور جاری بود؛ مستوفی مدیر مالی؛ رئیس دیوان طغرا، ناظر بر مکاتبات و صدور فرامین و...؛ مشرف عهده دار نظارت بر اخبار دربار و همچنین نظارت بر کارکنان دولت به ویژه مأموران جمع آوری مالیات؛ و عارض نیز مأمور اداره امور نظامی کشور بود. در آناتولی نیز، آن گونه که از اخبار مورخان آن روزگار بر می‌آید، تمامی این مناصب با همین عناوین و وظایف در پاره‌ای موارد با اندکی اختلاف وجود داشت. در منابع تاریخی این دوره‌ها بارها به این مناصب و متولیان آن اشاره شده است. آقسرایبی مناصب موجود در آناتولی را در زمان غیاث الدین کیخسرو (۶۶۴ق) چنین بر می‌شمارد: «وزارت، پروانگی، نیابت سلطنت، استیفا، اشراف ممالک، بیگلربیگی» (آقسرایبی، ۱۳۶۲: ۸۲). در سایر منابع نیز به این مناصب اشاره شده است (ابن بی بی، چاپ مشکور، ۱۳۵۰: ۹۶).

مهم‌ترین موارد اختلاف، منصب پروانگی بود که منشأ آن به درستی معلوم نیست. در ایران این منصب تنها یک منصب جزء اداری بود که متصدی آن پروانه چی خوانده می‌شد و پروانه احتمالاً مخفف همان است (ربانی، ۱۳۸۲: ۱۰۶). در هر حال، پروانه یکی از مشاوران عالی سلطان بود که پیام‌های شخصی او را می‌رسانید. اختلاف دیگری که باید به آن اشاره شود، مربوط به اختیار و قدرت وزیر است. در آناتولی به دلایلی نامعلوم، وزراء، به ویژه تا پیش از حمله مغول، از اقتداری که هم‌تا یا نشان در سایر بلاد اسلامی داشتند، برخوردار نبودند و همواره صاحب منصبان دیگری هم چون اتابکان، نواب و غیره، با آنان در قدرت شراکت داشتند. منصب اتابکی نیز در میان سلجوقیان آناتولی وجود داشت. اما اتابکان آناتولی هیچ‌گاه نتوانستند قدرتی

مانند اتابکان سایر نقاط بیابند. شهرت برخی از ایشان، بیش از آنکه مربوط به منصب اتابکی آنان باشد، مرهون اقدامات و سمت های دیگر ایشان بود.

علاوه بر مناصب مذکور که در سطح کلان مطرح بود، سلسله مراتب بعدی دستگاه اداری و نظامی سلجوقیان آناتولی نیز شباهت چشمگیری با سلجوقیان ایران و عراق داشت، اکثر مناصب، اسامی فارسی و یا نیمه فارسی داشتند و همان هایی بودند که در میان سلجوقیان ایران و عراق نیز به کار می رفتند؛ مناصبی نظیر، **امیر آخور** که گاه به او «کنند اصطبل»، ماخوذ از **Constable** بیزانسی، نیز گفته می شد؛ و وظیفه اش نظارت بر نگهداری از اسب های دربار بود؛ **امیر جاندار** که در رأس نگهبانان یا محافظان بود؛ **امیر سلاح** یا سر کرده سپاهیان؛ **امیر مجلس** که وظیفه اش ترتیب و تدارکات مراسم جشن و نظایر آن بود؛ **امیر عالم** که وظیفه تقدیم نامه های رسمی را داشت؛ **امیر شکار** که وظیفه اش تدارک مراسم شکار سلطان بود؛ **پرده دار** یا **حاجب** که نظارت بر ورود و خروج افراد را به دربار بر عهده داشت؛ **چاشنی گیر**، **شراب سالار**، **طشت دار**، **جامه دار** و غیره.

مشاغل نظامی و مناصب مرتبط با آن نیز در آناتولی وجود داشت. استفاده از اصطلاحات فارسی هم چون **سرهنگ**، **سر نفر**، **سر لشکر**، **سپه دار** و نظایر آن، برای نامیدن مناصب، مراتب و درجات نظامی، که برخی از آنها بعدها عیناً به ترکی ترجمه شد، نیز نشان دهنده اقتباس سلجوقیان آناتولی از نظام سپاه در ایران است. در این میان حضور ایرانیان، به خصوص قزوینیان و دیلمیان در سپاه چشمگیرتر بود. ابن بی بی، بارها به مناسبت از این سرهنگان دیلمی و قزوینی یاد کرده است (ابن بی بی، *الاوامرالعلائیه*، ۱۹۷۵م: ۲۲۶-۲۱۶).

دبیری و منشی گری از مشاغل مهم دیگری است که در دوران سلجوقی وجود داشت. منشیان متعددی وجود داشتند که وظیفه نگارش مکاتبات اداری، فرامین، منشورها و حتی مکاتبات شخصی را بر عهده داشتند. این دبیران همگی، یا ایرانی

بودند یا فارسی را به خوبی می‌دانستند و اغلب خود ادیبانی بودند که نوشته‌هایشان از ارزش ادبی خاصی برخوردار بود. اداره دیوان طغرا، عمدتاً به عهده این منشیان و دبیران و کاتبان هنرور بود. بجز مشاغل اداری و دیوانی، تدریس در مدارس موجود در آناتولی که تعداد آنها بسیار زیاد بود، توسط **مدرسینی** صورت می‌گرفت که عمدتاً از فضلا و دانشمندان و عرفای اهل طریقت بودند.

منصب قضا نیز از مناصبی بود که عمدتاً بزرگانی که برای تصدی آن انتخاب می‌شدند، از دانشمندان و فضلا بودند. انتصاب در مسند قضا یا از طریق حاکم سلجوقی، در مواردی که استقلال داشت، صورت می‌گرفت، و یا در مواقعی که تحت نفوذ ایران بودند، از جانب حکومت‌های ایران فرستاده می‌شدند. قضات این دوران از شأن و منزلت خاصی بهره‌مند بودند و گاهی نیز به عنوان **نماینده و یا واسطه‌العقد پیمان‌های سیاسی** فرستاده می‌شدند.

در این دوران، بازرگانان زیادی نیز به آناتولی آمد و شد می‌کردند و اصناف موجود در بازار شهرهای بزرگ از جمله قونیه، حکایت از مشاغل مختلفی دارد، از جمله **پنبه فروشان** که ظاهراً مدرسه‌ای نیز داشتند؛ چرا که افلاکی از ارادت صفی‌الدین هندی، که در مدرسه پنبه فروشان تدریس می‌کرد، و جمعی از طلابش، حکایاتی را برای مولانا نقل کرده است. **زرکوبان**، که لقب صلاح‌الدین زرکوب مأخوذ از این شغل است، و نیز **پارچه بافان**، **قالی بافان**، **پوستین دوزان** و امثال آنها، هر کدام حجره‌های خاص خود در بازار داشتند. نشانه‌های باقی مانده در آثار معماری آناتولی نیز نشان‌دهنده اشتغال جمعی از مردم به کارهایی مانند **گچبری**، **کاشی کاری**، **مقرنس کاری** است (ربانی، همان: ۱۵۲-۱۴۱). گروهی نیز به هنرهایی مانند **تذهیب و مصور سازی** مشغول بودند.

صاحبان حرف درحقیقت شامل گروه‌های مختلفی می‌شدند که عمدتاً از آسیای مرکزی و ایران به آناتولی مهاجرت کرده بودند. آنها در شهرها و روستاهای موجود و

یا تازه تأسیس شده سکونت یافته بودند و عمدتاً در زمره گروه‌هایی بودند که به تجارت و صنعت می‌پرداختند (شکر، ۱۳۸۵: ۲۹). شاید به خاطر حضور و تأثیر همین گروه بوده که اصناف مختلف سال‌ها بعد، چنانکه اولیاء چلبی در سفرنامه خود در قرن یازدهم ذکر کرده است، همچنان عناوین فارسی داشته‌اند؛ از جمله: خوانندگان و سازندگان، قدم زنان، شش تاریان، نکته شناسان، شعبده بازان، تیر اندازان، جان بازان و پهلوانان، صدف کاران، مهتران، قلم کاران، سرمه کشان، آهن کشان، زر دوزان، سکه زنان، مهر کنان، کشتی بانان، خواجه گان، مرده شوران، پیل داران و نیزه داران.

در اینجا لازم است یادآوری شود که بسیاری از آداب دربار سلجوقیان نیز از تأثیر فرهنگ ایرانی خالی نبود و به بازی‌ها و سرگرمی‌هایی همچون چوگان، شطرنج و نرد، در منابع اشاره شده، که از تفریحات متداول در میان ایرانیان بود (فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱۹). پرداختن به هر کدام از این مشاغل و مناصب پژوهشی مستقل می‌طلبد؛ بنابراین، در مقاله حاضر از بین کارگزاران ایرانی دستگاه اداری سلجوقیان روم به سه منصب پروانگی، قضاوت و وزارت پرداخته شده است تا از این رهگذر ردپای حضور ایرانیان در آسیای صغیر و تأثیر فرهنگ ایرانی جستجو گردد.

۱. پروانگی

در بین مناصب اداری آناتولی، منصب پروانگی مهم‌ترین منصب بود و آنچنان که از اطلاعات منابع مستفاد می‌گردد، این منصب در خارج از آناتولی، جز در ایران دوران مغول، در هیچ جای دیگر دنیای اسلام معادلی نداشت. در آنجا نیز این منصب تنها یک منصب جزء اداری بود که متصدی آن پروانه چپی خوانده می‌شد و پروانه احتمالاً مخفف همان است (ربانی، همان: ۱۰۶). در هر حال، پروانه یکی از مشاوران عالی سلطان بود که پیام‌های شخصی او را می‌رسانید. از بین کسانی که صاحب این منصب بودند، چند تن معروف‌تر از بقیه‌اند از جمله: علاءالدین کیقباد فردی به نام

ظهیر الدین را در این منصب گماشته بود که در حق او عنایت بی نهایت داشت و حال آنکه ظهیر الدین به خواسته های سلطان توجهی نمی کرد. سلطان علاءالدین «که به جای وفا جفا می دید»، روزی این دو بیتی را بر ورق شکایت نگاشت و نزد پروانه فرستاد:

شمع که کنون در سر دل رفت تنم بی گریه شبی نگشت خندان دهنم
«پروانه» که گفت یار غارتومنم او نیز رضا داد به گردن زدنم

(به نقل از: *الاورامر العلائیه*، همان: ۱۱۴)

ابن بی بی به منشأ و مولد ظهیر الدین اشاره ای نکرده است، اما از همین ابیات می توان استنباط نمود که ظهیر الدین بر حسب آشنایی که با زبان فارسی داشته، سلطان اشعارش را به فارسی نزد وی فرستاده است. سرنوشت ظهیر الدین که چند سال بعد از خدمت ملک علاءالدین جدا شد، سرگردانی در شهرهای مختلف روم بود و سرانجام از راه یمن عازم دیار شام شد و در «تلباشر» بر اثر بیماری فوت شد (ابن بی بی، چاپ مشکور، همان: ۴۴). سال ها بعد عز الدین کیکاوس اول وقتی «تلباشر» را تصرف کرد، شنید که ظهیر الدین پروانه که «روی ازبندگی برتافته بود» در «تلباشر» مدفون است. لذا، فرمود تا «مرقد ظهیر الدین ایلی پروانه را تفحص کردند و عظام رفاتش را از خاک به در آوردند و بر آتش نهادند و بر باد دادند و بدان سبب تشفی حاصل کرد» (همان: ۷۶-۷۵).

در نیمه دوم قرن هفتم و در دوره ضعف خاندان سلجوقی، یک دیوان سالار ایرانی تبار به نام معین الدین پروانه شهرت و اهمیت برجسته ای پیدا کرد. معین الدین ابوالمعالی سلیمان بن علی الدیلمی، مشهور به پروانه، فرزند مهذب الدین علی الدیلمی وزیر سلطان کیخسرو دوم (۶۴۴-۶۳۶/هـ ۱۲۴۶-۱۲۳۶م) بود. پدر وی همان کسی بود که بعد از شکست کیخسرو دوم در نبرد کوسه داغ برای میانجی گری نزد مغولان رفت و توانست بایجو نویان را قانع سازد و با انعقاد صلحی سلطنت

سلجوقی در روم را به مدت نیم قرن دیگر تثبیت نماید. وی در آغاز کار خود مکتب دار بود و مردی روشن فکر و روشن بین، و از همین طریق وارد کارهای دیوانی شد. معین الدین فعالیت سیاسی خود را در سال ۶۴۲ هـ با ریاست توقات شروع کرد و پس از آن به امارت توقات و ارزنجان رسید (همان: ۱۰۷-۱۰۶). پروانه در دوران سلطنت سه فرزند سلطان کیخسرو و در فاصله سال های ۶۴۷-۱۲۴۹م تا ۶۵۴ هـ - ۱۲۵۶م، به مقام حاجبی نائل شد. وی به خاطر موقعیت ممتاز خانوادگی، لیاقت و کاردانی، نفوذ زیادی در امور سیاسی - نظامی حکومت سلجوقی داشت. نفوذ و تأثیر او تا بدان اندازه بود که بنا به نوشته آقسرای، «هیچ کاری در ممالک و سلطنت بی حضور و صواب دید او» انجام نمی پذیرفت (آقسرای، همان: ۴۱). او بعد از مقام حاجبی به مقام پروانگی نائل گردید و از آن به بعد معین الدین پروانه نامیده شد. البته قبل و بعد از او کسان دیگری نیز منصب پروانگی داشتند، اما در مورد معین الدین دیلمی این عنوان به صورت نام خاص در آمد.

از جمله کارهای اثرگذار معین الدین پروانه این بود که همان نقش پدرش را در زمان عز الدین کیکاوس ایفا نمود و نزد بایجو رفت و با او صلح کرد. با سعی معین الدین پروانه، هلاکو خان مجاب شد که سلطنت سلجوقی به طور مساوی بین برادران تقسیم گردد. هلاکو، ضمن تأیید منصب وزارت و پروانگی او، به رکن الدین سلطان سلجوقی خاطر نشان ساخت که «برای انجام کارهایتان کسی را جز این مرد نزد من نفرستید» (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۴/۲۸۰). همچنین، ایلخان مغول اداره امور دولت سلجوقی را کلاً به پروانه سپرد و حتی منصب قضا و حکومت شرع را نیز به وی محول کرد (بیانی، ۱۳۷۵: ۳/۹۱۶).

در طی سال هایی که پروانه زیر نظر مغولان همه کاره آسیای صغیر شده بود، سلطان رکن الدین فقط یک دست نشانده بود و فرمانروای اصلی، معین الدین پروانه محسوب می شد و همین امر باعث کدورت بین او و سلطان رکن الدین گردید و کار

به مشاجره لفظی انجامید و پروانه به مغولان وانمود کرد که سلطان رکن الدین قصد جان او را دارد و با ممالیک مصر همدست شده است (ابن بی بی، *الاورامرالعلائیه*، همان: ۳۰۱).

سرانجام، پیروزی با معین الدین پروانه بود، زیرا شحنة مغولی در روم در سال ۶۶۴هـ - ۱۲۶۶م، رکن الدین را مسموم و مقتول ساخت. پروانه، پس از این حادثه، پسر شش ساله رکن الدین، به نام غیاث الدین کیخسرو سوم، را به سلطنت نشانید و تا ده سال بعد به تنهایی به اعمال قدرت پرداخت. بنا به نوشته ابن خلدون، «تنها برای غیاث الدین کیخسرو نامی از پادشاهی مانده بود و او در کفالت پروانه بود» (ابن خلدون، همان: ۴/۵۸۴).

به رغم اظهارات برخی پژوهشگران عرصه مغول شناسی، که پروانه را نمونه بارز آن دسته از ایرانیان که مخالف سلطه مغول بوده و همواره سعی در حفظ استقلال روم داشته و برای دور نگه داشتن منطقه آسیای صغیر از گسترش نفوذ فرهنگ مغولی از هیچ کوششی دریغ نرورزیده (بیانی، همان: ۹۱۶-۹۱۵)، مندرجات تاریخی نشان می‌دهند که معین الدین پروانه از زمان حضور عنصر مغول در آسیای صغیر تا روزگار هلاکو خان، نسبت به مغولان نظر مساعدی داشته و صادقانه در راستای پیشبرد امور آنان در آسیای صغیر خدمت کرده است. پروانه در پرتو مناسبات حسنه با مغولان، توانست حکومتی نسبتاً با ثبات در آسیای صغیر به وجود آورد.

در میان امیران و وزیران سلجوقی روم، بیش از همه معین الدین پروانه و خانواده اش به مولانا ارادت می‌ورزیدند و از مریدان او بودند و در اثبات اخلاص و اعتقاد خود به مولانا از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند (بیانی، همان: ۲۳۱). پروانه به شدت تحت تأثیر مراد خود بود. جالب اینکه اولین بحث مولانا در کتاب *فیه ما فیه* به نام معین الدین پروانه و مسئله مغول آغاز می‌گردد و در این مبحث از اینکه معین الدین با مغولان سازش و مدارا می‌کند و با تسلط آنان بر آسیای صغیر و حکومت

سلجوقی روم مخالفت ننموده و به خصوص از این طریق، مغولان در کار حمله به شامات و مصرند، خشمگین است و از اینکه این سرزمین که مأمن اندیشمندان گشته، در معرض تعرض مغول قرار گرفته است، بسیار نگران است (بیانی، همان: ۲۳۸-۲۳۷). حتی مولانا یک بار خطاب به پروانه می‌گوید: «تو با تاتار یکی شده ای و یاری می‌دهی تا شامیان و مصریان را فدا کنی و ولایت اسلام را خراب کنی ... روی به خدای عز و جل آور که محل خوف است و صدق ها ده که تا تو را از این حالت بد که خوف است برهاند ... و تو را از این پشیمانی دهد و اسبابی پیش آورد که تو باز در کثرت مسلمانی کوشی و قوت مسلمانی باشی» (مولوی، ۱۳۶۹: ۵-۴).

معین الدین ابوالمعالی سلیمان بن علی الدیلمی از ایرانیان پاک نژاد و از خاندانی اصیل و قدیمی بود. همه منابع، حلم، دیانت، کفایت، سخن سنجی، عذوبت بیان، وقار، فرهنگ دوستی، عقل، بلند نظری، زیر دست نوازی و عارف مسلکی وی را ستوده اند. نویسنده ناشناس تاریخ آل سلجوق در آناتولی می‌نویسد: «در زمان پروانه، چنان شد که گرگ و میش به هم آب می‌خوردند و به هم می‌چرخیدند، و صحبت او با علماء بود، عوام در غایت امن بود، مغل [مغول] همچون انگشتی بود در دستش گردان و...» (تاریخ آل سلجوق در آناتولی، همان: ۳۵۳).

سرانجام، در زمان اباخان، وی را به تهمت ارتباط با ممالیک دستگیر نمودند و به قول آقسرایبی: «فی الجملة به تهمت خروج لشکر شام صبح دولتش به شام تیره بدل شد و آخر الامر در الاطاع درجه شهادت یافت».

جهان جود و معالی یگانه پروانه شهید گشت و جهان را نهاد بر دل داغ
به سال ششصد و هفتاد و شش به وقت عشا شب نخست ز اول ربیع در الاطاع

(آقسرایبی، همان: ۱۱۷)

شیرین بیانی زندگی معین الدین را با زندگی شمس الدین محمد جوینی مقایسه کرده است. این دو مرد بزرگ برای حفظ و تداوم فرهنگ ایرانی در غوغای غلبه

بیگانه به جان کوشیدند و سرانجام نیز هر دو به بهانه خیانت به دستگاه مغول، جان باختند (بیانی، همان: ۳/۹۱۹). سال‌ها بعد محمد بک پروانه پسر معین‌الدین سلیمان در بلوک قسطنطنیه در زمان سلطان مسعود به مقام پروانگی رسید (آقسرائی، همان: ۱۱۷).

۲. وزارت و امارت

یکی از مناصب مهم این دوران مقام وزارت بود. در آناتولی به دلایلی نامعلوم وزراء، به ویژه تا پیش از حمله مغول، از اقتداری که همتایانشان در سایر بلاد اسلامی داشتند، برخوردار نبودند و همواره صاحب منصبان دیگری هم چون اتابکان، نواب و غیره، با آنان در قدرت شراکت داشتند (بیانی، همان: ۲۱۹-۲۱۷). بسیاری از آنان قبل از رسیدن به این مقام، مناصب دیگری مانند ریاست طشت‌خانه و خزانه داری و مکتب داری و طغرای را عهده دار بودند. عنوان صاحب، عنوانی بود که به وزرای حکومت سلجوقیان (۴۲۹-۷۰۸ ه.ق)، چه در داخل ایران و چه در خارج از آن، داده می‌شد.

در روزگار علاءالدین کیقباد، به نام چند تن از وزرای ایرانی بر می‌خوریم از جمله صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی که در روزگار علاءالدین کیقباد و غیاث‌الدین کیخسرو و عزالدین کیکاوس، مناصب مهم، از قبیل طغرای و نیابت وزرات و نیز وزارت، را به تدریج متصدی گردید (ربانی، همان: ۱۰۶). وی در زمان عزالدین کیکاوس اول، منشی خاص بود و اشعاری فارسی نیز از وی به جای مانده است. ابن بی‌بی اشاره می‌کند که وی در راه آق سرا دو بیتی به اقتراح سلطان بر بدیهه گفت که بیت اول آن این است:

بادام شبی با تو دلارام چنان کز غایت لطف شرح کردن نتوان

و به واسطه آن « شرف مطبخ و انشاء خاص مضاف گشت » (ابن بی بی ، الاوامر العلامیه ، همان: ۲۰۲). با دخالت وی و اسدالدین روزبه و معین الدین پروانه، علی رغم اینکه بعد از مرگ غیاث الدین کیخسرو ، پسر کوچک تر او علاءالدین کیقباد ، به جانشینی رسید ، پسر مهتر او ، عزالدین کیکاوس ، به پادشاهی نشست و چون فرزندان غیاث الدین کیخسرو با یکدیگر اختلاف داشتند ، به تدبیر صاحب شمس الدین اصفهانی و به فرمان هلاکو ، مقرر گردید که هر سه در پادشاهی شریک باشند و صاحب شمس الدین وزارت آن سه را بر عهده گیرد . یازده سال به رأی و تدبیر این وزیر دانشمند (۶۴۴-۶۵۵ ه.ق) آن سه برادر در یک زمان سلطنت کردند (ابن بی بی ، چاپ مشکور ، همان : ۸۳) .

وی سرانجام توسط معین الدین پروانه از وزارت معزول شد و حدود سال ۶۴۷ه در زندان به قتل رسید ، زیرا پروانه برای اینکه نشان دهد با مغولان همراه است ، بسیاری را کشت ، از جمله شمس الدین محمد اصفهانی که در این زمان نایب السلطنه بود .

ابن بی بی از تعدادی اتباع اصفهانی با نام امیر رشید الدین جوینی ، خطیر الدین سجاسی ، شجاع الدین رئیس البحر و نجیب الدین مستوفی ، نام می برد که مباشرین قتل صاحب شمس الدین اصفهانی را به حکم یرلیغ با دو شاخ به اردو بردند و در آنجا کشف حال هر یکی کردند و در آنجا وزارت بر شمس الدین طغرای و نیابت بر شجاع الدین رئیس البحر و استیفا بر نجیب الدین دلخانمی مستوفی و امیر عارضی بر رشید الدین جوینی قرار گرفت (همان : ۲۷۱) .

با این توصیفات ، معلوم می شود که هر ایرانی که به منصب مهمی می رسید ، تعدادی از دوستان ، طرفداران و علی الخصوص همشهریانش را با خود می آورد و تعداد این افراد بسیار زیاد بود ، چنان که صاحب فخر الدین علی بن حسین ، خلقی بسیار و طایفه ای بی شمار از تبریزی و همدانی و عراقی و اصفهانی و خشکانی و

خراسانی و گرجی و الانی و مرنندی و نخجوانی و تفلیسی و ارانی استصحاب نمود و از ارباب قروض هم از آن طوایف بعضی را به حجابت، بعضی را به نیابت خود منصوب و موسوم گردانید (آقسرائی، همان: ۱۴۹-۱۴۸).

در زمان غیاث الدین مسعود بن کیکاوس، که اختلال تمام به احوال مملکت روم راه یافته بود و بر هر ناحیه ای متغلبی مستولی شده بود، ارغون خان، گیخاتو و هلاکو را به دفع متغلبه نامزد کرد و وزارت آن ولایت به عم زاده حمد الله مستوفی، خواجه فخر الدین محمد المستوفی، مفوض گشت (خواند میر، ۱۳۵۳: ۵۴۱). حمد الله مستوفی خود نیز در تاریخ گزیده به این موضوع اشاره می‌کند که: «در زمان حکومت ارغون وزارت روم به عم زاده ام مرحوم سعید فخر الدین مستوفی مفروض گشت و او به حسن تدبیر بعضی را از آن جماعت به مطاوعت درآورد و چندی را به زخم تیغ آبدار دمار از نهاد خاکسار برآورد و ملک روم را محسود ممالک گردانید». فخر الدین مستوفی با کارشکنی سعد الدوله یهودی به شهادت رسید و سعد الدوله، وزارت را به فخر الدین احمد لاکوشی تبریزی حواله کرد. خواجه فخر الدین احمد لاکوشی املاک دیوان را به ارباب دیوان فروخت، چون حاصل و درآمد روم به خرج شاه زادگان و لشکری که آنجا بود وفا نمی‌کرد و بدین تدبیر «بیشتر روم ملک شد و بر ارباب غم خواری آن واجب شد و به این تدبیر شایسته آن ملک معمور ماند» (ابن بی بی، چاپ مشکور، همان: ۴۸۰).

چنان که از شواهد امر معلوم است، مقام وزارت و یا امارت ممالک روم در دوره ایلخانی تحت نظارت مستقیم ایلخان مغول بوده است. برای این مقام گاهی مستقیماً از ایران فردی فرستاده می‌شد و یا مانند معین الدین پروانه می‌بایست مورد تأیید دربار ایلخانی قرار می‌گرفت و این احتمالاً از ترس دخالت ممالیک در امور آناتولی ناشی می‌شد و چنان که قبلاً ذکر شد، اباقاخان به دلیل عدم اطمینان به پروانه بود که دستور

قتل وی را صادر کرد و بعد از آن و به منظور اطمینان از جبهه روم افرادی مطمئن ، به ویژه از خاندان چنگیز ، را سعی کرد در روم به کار گمارد (بیانی ، همان : ۳/۹۲۷) .

ابن بی بی از وزارت قاضی عزالدین محمد رازی در زمان عزالدین کیکاوس نیز سخن گفته است ، که بعد از صاحب شمس الدین اصفهانی مدتی به این مقام گماشته شد (ابن بی بی ، همان : ۲۴۷) . امام معظم نجم الدین نخبجوانی ، ایرانی دیگری بود که در دوران اختلافات سلطان رکن الدین و برادرش عزالدین ، به وزارت منصوب شد و به گفته ابن بی بی ، «در فنون علوم بحر مواج و سحاب ثجاج بود و شرع و حکومت را جمع کرده و معقول و منقول را در ذات کریم امتزاج داده» بود ، ولی ظاهراً مدت وزارت وی چندان به درازا نکشید ، زیرا متوجه شد که کارها بر سیل و جوب نمی رود (همان ، ۳۷۱-۲۷۰) .

آقسرای و ابن بی بی در جای جای اثر خود از مناصب اداری نام می‌برند که در اختیار ایرانیان بود . از جمله در زمان سلطان غیاث الدین مسعود ، مجیر الدین محمد معتز خراسانی فرزند تاج الدین المعتز خراسانی یا خوارزمی ، نیابت سلطنت را به اضافه منصب امارت پدرش بر عهده داشت ؛ عماد الدین زنجانی به اشراف ممالک و تولیت اوقاف رسید (همان : ۱۳۸) . امین الدین امیر داد اصفهانی استاد الدار و متولی اوقاف ممالک بود و معین الدین پروانه او را ملازم و مصاحب غیاث الدین کیخسرو شش ساله کرد تا پیوسته به او مهمات خیر و اقامت برادار صلوة و صوم را بیاموزد (همان : ۸۸) .

توجه به حضور این صاحب منصبان و امرای ایرانی که گاهی به مقام وزارت نیز رسیده بودند ، بیانگر این واقعیت است که ایرانیان تا پایان دولت سلجوقی همچنان در رأس تشکیلات اداری و سیاسی سلجوقیان قرار داشتند . اعزام کارگزاران ایرانی توسط حاکمان مغول از طرفی سبب حضور ایرانیان در رده های بالای تصمیم گیری اجتماعی و فرهنگی ، و از طرف دیگر سبب مهاجرت گروه های معتنابهی از ایرانیان

به همراه این افراد برای کمک در اداره امور، بود که به گسترش فرهنگ ایرانی در جامعه کمک فراوانی می کرد. به عنوان مثال، آقسرایبی از تعداد زیادی ایرانی صحبت می کند که صاحب فخر الدین علی قزوینی به هنگام وزارت، آنها را در مناصب مختلف به کار گماشت: «فی الجملة صاحب قزوینی خلقی بسیار و طایفه ای بی شمار از تبریزی و همدانی و عراقی و اصفهانی و خشکانی و خراسانی و گرجی و الانی و مرندی و نخجوانی و تفلیسی و ارانی استصحاب نمود و از ارباب قروض هم از آن طوایف بعضی را به حجابت، بعضی را به نیابت خود منصوب و موسوم گردانید» (آقسرایبی، همان: ۱۴۸-۱۴۹)؛ و یا نویسنده ناشناس تاریخ آل سلجوق متذکر می شود که صاحب فخر الدین قزوینی را نایبی بود تبریزی، شمس الدین می گفتند (تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ۱۳۷۷: ۱۲۱).

۳. قضاوت

از جمله مناصب مهم دیگر در این دوران منصب قضاوت بود. یکی از مشهورترین افرادی که به مقام قاضی القضاتی منصوب شده بود، قاضی سراج الدین ابوالثنا محمود بن ابی بکر بن احمد ارموی (۶۸۲-۵۹۴ ه) شافعی از بزرگان حکمای قرن هفتم و از دانشمندان بزرگ است که در منطق و حکمت و فقه و تفسیر و حدیث از علمای مشهور زمان خود بود. وی که در ارومیه تولد یافته بود، پس از اینکه در این دیار کسب دانش کرد، به آسیای صغیر رفت و در اواخر عمر در قونیه سکونت گزید. او ابتدا در موصل تدریس می کرد، اما پس از آن، به آسیای صغیر رفت و در همان جا دار فانی را وداع گفت.

سلاطین سلجوقی، همچون عزالدین کیکاوس دوم و رکن الدین قلچ ارسلان چهارم و غیاث الدین کیخسرو سوم، نسبت به قاضی سراج الدین توجه تام داشتند و منصب قاضی القضاتی را به او واگذار کردند (صفا، ۱۳۷۳: ۲۴۶-۲۴۳). وی علاوه بر مقام علمی، غیرت و شجاعت مردان جنگی را داشت. ابن بی بی در مورد وی

می‌نویسد: در عهد غیاث الدین کیخسرو، قرامانیان از ارمنستان به آسیای صغیر تاخته و فتنه ای به راه انداخته بودند و قونیه را محاصره کردند و قصد تصرف آن را داشتند، قاصدی فرستادند تا دروازه شهر را بگشایند و آنان وارد شهر شوند. قاضی القضاة ملک العلما سراج الدین ارموی «که فرید دهر و وحید عصر خویش بود، ساکنان شهر را بر دفع دشمن تحریض فرمود و در آن باب فتوی داد و خود بر دیوار قلعه رفت و شروع به تیر اندازی نمود» (ابن بی بی، الاوامرالعلائیه، همان: ۷۰۰).
ظاهراً این عمل باعث بهبود مقام وی نزد سلطان گردیده است.

تمام مدت اقامت سراج الدین در قونیه همراه با عزت و احترام بود و با رجال و معاریف آسیای صغیر مراوده داشت. مجلس درس او همیشه دایر و طلب علم دینی از محضرش برخوردار بودند و قاضی پیوسته در کار تألیف و تحقیق و تعلیم بود و «افاضل جهان از اطراف و اکناف بر سیل استفادت روی به مجلس افادت او آورده بودند» (آقسرای، همان: ۱۲۱). او شاگردانی تربیت کرد که بعضی از آنها دانشمندان عصر خویش محسوب می‌شدند. از جمله صفی الدین ارموی مشهور به هندی، دانشمند قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، یکی از تربیت یافتگان قاضی سراج الدین است. او از مریدان خاص اوحد الدین کرمانی بود و بنا بر گفته خودش صرفاً به دلیل مجاورت با اوحد الدین از علاء الدین کیقباد خواست تا او را به قضاوت ملطیه بفرستد (اوحد الدین کرمانی، ۱۳۴۷: ۹۵-۹۱). البته، علاء الدین کیقباد، اوحد الدین کرمانی را در سفری به منطقه مورد احترام قرار داد و منصب قضای ملطیه را چندی نیز به اوحد الدین بخشیده بود (همان: ۲۶، ۲۱۷، ۱۴۲، ۲۸۶، ۲۸۹).

در مناقب العارفین افلاکی آمده است که قاضی سراج الدین در برابر تربیت مولانا این ابیات را خواند:

دست گیتی بزدی تیغ هلاکم بر سر
این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر

کاش آن روز که در پای تو شد خار عجل
تا در این روز جهان بی تو ندیدی چشمم

روزی نیز حضرت چلبی حسام الدین ارموی از حضرت مولانا پرسید: «همشهری ما قاضی سراج الدین چگونه است؟» فرمود: نیکو مرد است. این فقیه بر جنازه مولانا نماز گزارد و آن قدر به وی احترام، علاقه و اعتقاد می‌داشت که پس از مرگش، مانع از اقدام فقهای شد که می‌خواستند نواختن رباب را حرام و ممنوع سازند (افلاکی، ۱۳۶۲: ۴۱۱-۱۶۸).

یکی دیگر از بزرگان روم که زمانی به روزگار عزالدین کیکاوس بن کیخسرو به وزارت رسید، قاضی عزالدین محمد رازی بود که پیش تر در مورد وی صحبت شد. وی قاضی شهر سیواس بود. افلاکی نیز روایت می‌کند که وی برای مولانا مسجدی در قونیه بنا نهاد و به استدعای وی در اجلالی که به مناسبت اتمام بنای آن مسجد برپا شده بود، مولانا وعظ و تذکیر فرمود و اگرچه در آغاز بر سماء انکاری عظیم داشت، ولی سرانجام از آن انکار دست برداشت و به صدق تمام مرید شد (مولوی، ۱۳۶۹: ۳۴۰).

از دیگر قضات می‌توان از قاضی احمد ختنی، ملقب به نیغده‌ای (نیده‌ای)، که اثری با ارزش به نام *الولد الشفیق و الحافظ الخلیق* دارد نیز نام برد (گلشنی، ۱۳۵۰: ۷). قطب الدین ابوالثنا محمود بن مسعود بن مصلح الدین کازرونی مشهور به قطب الدین شیرازی نیز مدتی منصب قضا را در شهر سیواس از جانب شمس الدین جوینی صاحب دیوان عهده دار بود. وی فقیه، فیلسوف و دانشمندی مشهور و در اکثر علوم، شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی بود و در فضل و کمال به درجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرمود (خواند میر، همان: ۱۱۶).

کمال الدین کامیارانی نیز، که پدر زن ابن بی بی بود، از بزرگان و امیران دولت سلجوقی روم به شمار می‌آمد و در روزگار علاءالدین کیقباد (۶۳۴-۶۱۷هـ) مورد عنایت سلطان واقع شد و فتح ارمنستان و گرجستان و بعضی از بلاد شام بر اثر حسن کفایت و درایت او دست داد. به گفته مرحوم عباس اقبال، وی که صاحب شمشیر و

قلم بود، عهده دار منصب قضاوت در ارزنجان بود و مردی فقیه، سخنگو و حکیم مشرب و از شاگردان شیخ شهاب الدین سهروردی محسوب می‌شد، که سرانجام در آغاز پادشاهی غیاث الدین کیخسرو (۶۴۴-۶۳۶ هـ) در حدود سال ۶۳۴ هـ یا ۶۳۵ هـ به دست یک نفر دیگر از امرای سلجوقی به قتل رسید (اقبال، ۱۳۱۲: ۱/۱۳۵). مؤلف بزم و رزم نیز در کتاب خود اشاره به تعدادی از این قضات می‌کند که بسیاری از آنان نسل اندر نسل متصدی شغل قضاوت بوده‌اند (استرآبادی، ۱۹۲۸: ۱۳۹).

برخی از کارگزاران قضاوت دولت سلجوقی، خود از جمله نام‌آوران ادب فارسی در آناتولی بودند. قاضی جلال الدین ورکانی که قاضی آماسیه بود، از شاعران بزرگ این دوره به شمار می‌رفت. ابن بی بی قصیده‌ای از او را که برای صاحب شمس الدین اصفهانی فرستاده و به مناسبت استعمال کلمه انگور در قافیه آن، به «انگوریه» مشهور گشته بود، نقل کرده است. صاحب شمس الدین که خود نیز از شعر و سخن بهره‌ی فراوانی داشت، پاسخ جلال الدین ورکانی را در شعری با همان قافیه فرستاد. مطلع شعر قاضی ورکانی چنین است:

زهی زمشرب لطف تو خورده آب انگور جناب مه‌رتوپرورده آفتاب انگور

پاسخ صاحب شمس الدین نیز با این مطلع شروع می‌شود:

کشید رایت دولت بدین دیار انگور فکند سایه همت همای وار انگور

(ابن بی بی، همان: ۸۳-۵۷۵)

با توجه به آنچه گذشت، بسیاری از کارگزاران دولتی در آسیای صغیر، ایرانیان بودند و به خصوص این موضوع با نگاهی به فهرست اسامی کارگزاران دولتی سلاطین سلجوقی، میزان نفوذ ایرانیان و یا غیر ایرانیان آشنا با فرهنگ ایرانی را در شیوه اداره آناتولی دوره سلجوقی باز می‌نمایاند. در این فهرست چهره‌هایی حضور دارند که خود صاحب انواع هنرها، علوم و فنون بودند و به همین روی از

مشوقان فرهنگ و تمدن، به ویژه از نوع ایرانی آن، بودند. این شخصیت‌ها که در تمامی مشاغل دولتی و دیوانی حضوری چشمگیر داشتند، فضای دربار سلجوقی را حال و هوای ایرانی می‌بخشیدند. افرادی مانند کلود کاهن و مصطفی آق داغ (Cahen, 1330: 224; Akdag, 1974: 45-48) ضمن اشاره به حضور گسترده ایرانیان در تشکیلات اداری سلجوقیان، معتقدند در آغاز ورود ترکان به آناتولی، به دلیل آنکه در میان ترک‌ها افراد تحصیل کرده و واجد شرایط برای تصدی مناصب اداری وجود نداشت، و به دلیل مسیحی بودن بومیان نیز امکان استفاده از آنان در مشاغل اداری نبود، سلاطین سلجوقی ناگزیر از ایرانیان در اداره امور استفاده می‌کردند. واقعیت نیز این است که ایرانیان ظاهراً تا پایان دولت سلجوقی همچنان در رأس تشکیلات اداری سلجوقیان قرار داشتند. حضور افرادی همچون معین الدین پروانه، شمس الدین اصفهانی، قاضی عز الدین رازی و نظایر آنها در منصب نیابت سلطنت و وزارت، در سال‌های پایانی دولت سلجوقی، بهترین شاهد این مدعاست: نتیجه اینکه حضور گسترده ایرانیان در سطوح عالی تصمیم‌گیری در جامعه نمی‌توانست در جهت‌گیری سیاسی و فرهنگی جامعه بی‌تأثیر باشد.

نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی کلی و با توجه به مجموعه مطالب گردآوری شده، می‌توان گفت که پیروزی مسلمانان در نبرد ملازگرد و ورودشان به آناتولی و استقرارشان در آنجا، فقط به شکست و اسارت امپراتور بیزانس منتهی نشد، بلکه سد استوار امپراتوری بیزانس نیز برای همیشه فرو ریخت و راه فتوحات بعدی و مهاجرت‌های گسترده به این سرزمین هموارتر گردید. ترک‌ها قرن‌ها بود که در مجاورت ایرانیان سکونت داشته و بسیاری از آداب و عادات و اندیشه‌های آنان را آموخته بودند. آشنایی آنان با اسلام نیز از طریق ایرانیان صورت گرفته بود و پس از آن نیز سلاطین سلجوقی در ایران آداب ملک‌داری و تشکیلات سیاسی ایرانیان را الگوی خویش قرار داده بودند.

به همین سبب عجیب نبود که در آناتولی نیز سلجوقیان برای اداره حکومت خویش و در مقابله با فرهنگ غیر اسلامی منطقه، از فرهنگ ایرانی حمایت کنند و آن را مورد تشویق قرار دهند.

عواملی مانند مهاجرت گسترده ایرانیان به این منطقه، به ویژه پس از نبرد ملازگرد، و حضور رجال و دانشمندان ایرانی که دولت سلجوقی به آنان سخت محتاج بود، به گرایش هرچه بیشتر بزرگان سلجوقی به فرهنگ ایرانی مدد رسانید. ایرانیانی که از مناطق مختلف آمده بودند، به طور طبیعی با افراد بومی در تماس قرار می گرفتند. تماس بین آنها تنها در حد رفع ضرورت ها باقی نمی ماند، بلکه به معاشرت بین آنها و ترویج عرف و عادت و سنت ها و به دیگر داد و ستدهای مادی و معنوی منتهی می شد. ایرانیان اگرچه نتوانستند به طور کامل در سال های بعد بر ترکان غلبه کنند، اما از لحاظ فرهنگی برتری خود را نسبت به آنها به طور پیوسته حفظ کردند.

آنها به رغم عدم شرکت مستقیم در قدرت، به دلیل ویژگی های فکری - عقیدتی، دارای نفوذی خاص در جامعه بودند. سلاطین و شاه زادگان سلجوقی نیز با استفاده از تشکیلات اداری ایرانیان، انتصاب کارگزاران عالی رتبه ایرانی برای اداره امور، استفاده از زبان فارسی در تشکیلات اداری، فرامین و مکاتبات رسمی و غیر رسمی، زمینه را برای رواج هرچه بیشتر فرهنگ ایرانی فراهم آوردند. بنابراین، تعامل میان ایرانیان مهاجر و حاکمان سلجوقی به رواج فرهنگ ایرانی در دوران سلجوقیان روم کمک می رسانید.

کتابنامه

۱. آقسرای، کریم الدین محمود. ۱۳۶۲، *مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار*، به کوشش عثمان توران، تهران، اساطیر.
۲. ابن بی بی، حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی. ۱۹۵۷ م، *الوامر العلائیه فی الامور العلائیه*، به کوشش نجاتی لوغال و عدنان صادق ارزی، آنکارا.

۳. ابن خلدون ، عبدالرحمن . ۱۳۶۹ ، *العبر* ، ترجمه عبدالمحمد آیتی ، تهران ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی .
۴. استرآبادی ، عزیزبن اردشیر . ۱۹۲۸ ، *بزم و رزم* ، به کوشش محمد فؤادکوپرولو ، استانبول ، اوقاف مطبوعه سی .
۵. افلاکی ، شمس الدین احمد . ۱۳۶۲ ، *مناقب العارفین* ، به کوشش تحسین یازیجی ، تهران ، دنیای کتاب .
۶. اقبال ، عباس . ۱۳۱۲ ، *تاریخ مفصل ایران* ، تهران ، مطبوعه مجلس .
۷. بیانی ، شیرین . ۱۳۷۵ ، *دین و دولت در ایران عهد مغول* ، تهران ، نشر دانشگاهی .
۸. _____ . ۱۳۸۴ ، *دمساز دو صد کیش* ، تهران ، جامی .
۹. جوینی ، عطا ملک بن محمد . ۱۳۸۵ ، *تاریخ جهان گشای* ، تصحیح علامه محمد قزوینی ، تهران ، دنیای کتاب .
۱۰. خواند میر ، غیاث‌الدین بن همام الدین حسینی . ۱۳۵۳ ، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر* ، تصحیح محمد دبیر سیاقی ، کتابفروشی خیام .
۱۱. ربانی ، زهرا . ۱۳۸۲ ، *بررسی نقش نخبگان در رواج فرهنگ ایرانی در آناتولی دوره سلجوقیان روم* ، رساله دکتری ، دانشگاه الزهرا .
۱۲. شکر ، محمد . ۱۳۸۵ ، *سلجوقیان (شکست بیزانس در ملازگرد و گسترش اسلام در آناتولی)* ، ترجمه نصرالله صالحی و علی ارطغرل ، قم ، ادیان .
۱۳. صفا ، ذبیح الله . ۱۳۷۳ ، *تاریخ ادبیات در ایران* ، تهران ، امین .
۱۴. فرغانی ، سیف . ۱۳۶۴ ، *دیوان سیف فرغانی* ، به کوشش ذبیح الله صفا ، تهران ، فردوسی .
۱۵. کرمانی ، اوحدالدین حامد بن ابی الفخر . ۱۳۴۷ ، *مناقب اوحد الدین* ، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

۱۶. گلشنی، عبدالکریم. ۱۳۵۵، «فرهنگ ایران در قلمرو ترکان سلجوقی»، هنر و مردم، ش ۱۷۱.
۱۷. لمبتون، آن. ۱۳۷۱، «ساختار درونی امپراطوری سلجوقی»، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
۱۸. مشکور، محمدجواد. ۱۳۵۰، اخبار سلاجقه روم، تهران، کتابفروشی تهران.
۱۹. مولوی، جلال الدین محمد. ۱۳۶۹، فيه ما فيه، مقدمه و تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.
۲۰. ناشناس، ۱۳۷۷، تاریخ آل سلجوق در آناتولی، به کوشش نادره جلالی، تهران، آینه میراث.
۲۱. نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی زیدری. ۱۳۸۴، سیرت جلال الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی.

Archive of SID